



نویسنده و کارگردان: محمد یعقوبی
بازیگران: ایدا کیخایی، ناهید مسلسلی،
سعید چنگیزیان، ایلین کیخایی، روزین
صدرزاده، فهیمه امن زاده، امیرحسین
حسینی، علی سوابی، شیوا ابراهیمی
موسیقی: ایدین کیخایی
طراح صحنه: منوچهر شجاع

مجموعه آثار دکتر علی شهبازی
مجموعه آثار دکتر علی شهبازی
مجموعه آثار دکتر علی شهبازی

رساله جامع علوم انسانی*

تنها راه ممکن

■ مجید سجادی تهرانی

مسئولیت است و این گونه آدم‌ها نمی‌توانند مسئولیت‌پذیر باشند. شاید به همین دلیل با بهرام، برادر مازیار، ازدواج کرده است؛ او مرد مسئولیت‌پذیری است. از نظر آروین زن‌ها به‌خاطر تمایل ذاتی‌شان به تک‌همسری، ازدواج را اختراع کرده‌اند تا بتوانند مردها را مقید کنند. اما آی‌سودا فکر می‌کند مردها از ازدواج را اختراع کرده‌اند. چون یک زن وقتی بچه‌دار شود، مطمئن است که بچه مال خودش است اما مردها نمی‌توانند تا این حد مطمئن باشند. پس ازدواج را اختراع کرده‌اند تا با محدود کردن زن‌ها بتوانند صاحب بچه‌های‌شان باشند. شخصیت‌های نمایش ماه در آب مانند اکثر شخصیت‌های دیگر نمایش‌های یعقوبی در این سال‌ها درگیر مسائل اجتماعی از قبیل ازدواج، طلاق، بارداری و مهاجرت هستند و کلیه کشمکش‌ها و تقابل‌های شخصیت‌ها در بستر این مسائل شکل می‌گیرد. نویسنده با هر چه کم‌رنگ‌تر کردن مسائل روانی، درونی و فلسفی، شخصیت‌ها را در یک جهان کاملاً

ازدواج را مردها اختراع کرده‌اند یا زن‌ها؟ اصلاً آدم‌ها چرا ازدواج می‌کنند؟

جواب مادر بزرگ باران، لیلا، از همه سراسر است: «چون سنت پیامبر است». خانه‌الما ترجیح می‌دهد آن قدر از جواب دادن ظفره برود تا باران سر راغ کس دیگری برود. الما فقط می‌داند که بدون ماهان نمی‌تواند ادامه دهد. ماهان را دوست دارد و اگر او برگردد و عذرخواهی کند، اهمیتی نمی‌دهد که او را به‌خاطر زن دیگری، زنی که سال‌ها پیش می‌شناخته، ترک کرده و رفته است. الما احتمالاً هیچ وقت چنین سؤالی برایش پیش نیامده است. جواب مادر باران، آی‌سودا، قابل تأمل است. او می‌گوید نمی‌داند چرا آدم‌ها ازدواج می‌کنند اما می‌داند که بعضی آدم‌ها نباید ازدواج کنند. کسانی که مثل مازیار (همسر سابق اش و پدر باران) و برادرش آروین، آرزوهایی دارند که می‌توانند به آن‌ها برسند، تا وقتی به آرزوهای‌شان نرسیده‌اند نباید ازدواج کنند. ازدواج از نگاه آی‌سودا، پذیرش



میکس واید، ایس کوزی

این که هر کدام از شخصیت‌ها چه سرنوشتی پیدا کرده‌اند، لابه‌لای خط روایی اصلی نمایش که در گذشته می‌گذرد، فقط می‌شویم. آن‌چه روی صحنه جریان دارد اتفاقاتی است که سال‌ها پیش وقتی باران ده ساله بوده، در موقعیتی مشابه (بازگشت مازیار به ایران) روی داده است. چه در روایت زمان حال و چه گذشته، آی سودا شخصیت اصلی نمایش و مرکز ثقل خانواده است. مرگ او همانند زمان زنده بودن‌اش باعث می‌شود تمام خانواده دور هم جمع شوند. هر چند در نمایش نامه به شخصیت‌های دیگر نیز آن قدر پرداخته شده که آی سودا شخصیت محوری به معنای کلاسیک آن نباشد، اما حضور او در متن اکثر کشمکش‌ها پررنگ‌تر از بقیه شخصیت‌هاست. در هر دو خط روایی، راوی، باران است. در حال حضور دارد. گذشته را یا با ملاقات بستگان به یاد می‌آورد یا با خواندن یادداشت‌های آی سودا به آن پی می‌برد. اهمیت این برش از گذشته خانواده در آن است که تمامی شخصیت‌ها در این زمان در حال گذار از وضعیت متعادل زندگی خود هستند؛ ماهان، آلمانا را ترک کرده و آلمانا در موقعیت تصمیم‌گیری برای نگاه داشتن یا سقط کردن بچه‌اش است. آروین که آرزوی مهاجرت دارد، به‌رغم میل باطنی‌اش به فکر ازدواج افتاده. نگار، خدمتکار خانه، با پسری آشنا شده. با بازگشت مازیار به‌نظر می‌رسد رابطه زناشویی آی سودا و بهرام وارد مرحله جدیدی شده و در نهایت مازیار برای بردن باران آمده و باران با اقامت هویت پدر واقعی‌اش مواجه شده و دیر یا زود در مسیر انتخاب بین پدر و مادر قرار می‌گیرد. تنها شخصیت بدون بحران، لیلیاست که تا زمان حال هم بدون تغییر می‌ماند و دغدغه همیشگی‌اش را تکرار می‌کند: «آی سودا من گشمنه!»

این جا جای خوبی برای زندگی نیست

پرداختن به مسائل اجتماعی در مدیوم‌های نمایشی با توجه به محدودیت‌های گسترده‌ای که در نمایش این گونه داستان‌ها وجود دارد، پای گذاشتن به حیطه پرخطری است. مهم‌ترین خطراتی که این گونه نمایش‌ها را تهدید می‌کند، تصنعی از کار در آمدن فضا و یک‌سویگری نسبت به مسائل است که در نهایت به ساختن یک فضای جعلی و دادن درس‌های اخلاقی می‌انجامد. حجم گسترده‌ای از برنامه‌های تلویزیونی، فیلم‌های سینمایی و حتی نمایش‌های رئالیستی این سال‌ها را می‌توان نام برد که چنین چیزهایی از آب درآمده‌اند، تولیداتی اجتماعی که ربط چندانی به جامعه‌شان ندارند و در اکثر مواقع به جای تأثیرگذاری بر مخاطب، باعث خنده آن‌ها می‌شوند. نمایش ماه در آب در اجرا با توجه به شناخت عمیق نویسنده - کارگردان از طبقه‌ای که شخصیت‌های نمایش در آن قرار می‌گیرند، توانسته با طراحی صحنه و لباس، نوع بازی بازیگرها و لحن دیالوگ‌ها فضایی واقعی و امروزی بسازد. خطری که نمایش نامه را تهدید می‌کند، یک‌سویگری و امکان قضاوت آسان در مورد شخصیت‌ها و به‌خصوص شخصیت‌های مرد نمایش است که در موقعیت اتهام قرار دارند؛ مازیار، آی سودا و باران شش ماهه را رها کرده و دنبال آرزوهایش رفته است. ماهان، آلمانا به‌خاطر زنی دیگر ترک کرده است. آروین اگر می‌توانست با دختر مورد نظر خود بدون ازدواج رابطه داشته باشد، به فکر ازدواج نمی‌افتاد. حتی بهرام، همسر دوم آی سودا و برادر مازیار هم که بعد از رفتن مازیار با او ازدواج کرده و باران را بزرگ کرده

نویسنده با هر چه کم‌رنگ‌تر کردن مسائل روانی، درونی و فلسفی، شخصیت‌ها را در یک جهان کاملاً عینی قرار داده، آن‌ها را درگیر مشکلات اجتماعی ملموس طبقه متوسط می‌کند.

است، در معرض این اتهام است که به همسر برادرش چشم داشته. عدم پیش‌داوری و یک‌سویگری در نمایش نامه‌های اجتماعی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد. نمایش نامه‌ای که به‌سادگی امکان قضاوت درباره شخصیت‌ها را به مخاطب می‌دهد، نمی‌تواند شخصیت‌های ماندگاری خلق کند.

در نمایش نامه ماه در آب، عدم قطعیت و پوشیدگی انگیزه شخصیت‌ها، به‌خصوص درباره مرد‌ها، به پیچیدگی آن‌ها و عدم امکان قضاوت درباره آن‌ها منتهی شده است. مازیار از طرف آی سودا، بهرام، لیلیا و آلمانا، مرد بی‌مسئولیتی معرفی می‌شود که خودخواهانه برای رسیدن به آرزوهایش، از زیر بار زندگی شانه خالی کرده و گریخته است. حضور مازیار در اوج نمایش نامه، این قطعیت را در ما و خود آن‌ها، به عدم قطعیت

عینی قرار داده، آن‌ها را درگیر مشکلات اجتماعی ملموس طبقه متوسط می‌کند. زبان این نمایش‌ها تا حد امکان به زبان معیار نزدیک شده و بازی‌ها به صورت کاملاً رئالیستی و به دور از هر گونه برجسته‌سازی به اصطلاح تئاتری انجام می‌شوند. خلاصه آن که تمامی عوامل اجرا، از قبیل نورپردازی، طراحی صحنه و لباس، بازی‌ها و کارگردانی در خدمت یعقوبی نمایش نامه نویس قرار می‌گیرند تا دغدغه‌هایش درباره طبقه متوسط را به دور از هر گونه پیش‌داوری و قضاوت بیان کنند. و به‌نظر می‌رسد نمایش نامه در کنار کارگردانی‌ای که هوشمندانه می‌کوشد دیده نشود، مهمترین عنصر نمایش است.

نمایش نامه در دو زمان حال و گذشته روایت می‌شود. زمان حال وقتی است که باران پس از هفت سال و به بهانه مرگ مادرش، آی سودا، به ایران بازگشته است. این خط روایی به صورت نمایش نامه‌ای رادیویی است و ما وقایع آن را که عموماً اطلاعاتی است درباره

تبدیل می کند. آی سودا و ما برای اولین بار در می یابیم که او بچه نمی خواسته. مخالفتی نکرده برای آن که این تصمیم را حق آی سودا می دانسته. اما از طرفی اعتقادش به این که انسان ها نباید بچه دار شوند، آن قدر قوی بوده که او را به گریختن کشانده است. بهترین فیلم او اینمیشنی است که در آن آدم ها تصمیم می گیرند دیگر بچه دار نشوند و جمعیت جهان آن قدر کم می شود تا نسل انسان ها با مرگ آخرین زن، منقرض می شود. او در جواب آی سودا که می پرسد چرا مخالفتش را عنوان نکرده است، بسیار ساده، با صداقت و صراحت تمام اعتراف می کند این نقطه ضعف شخصیتی اوست؛ هیچ وقت نتوانسته نه بگوید. همیشه مجبور می شده شرایط را تحمل کند تا جایی که از حد تحمل اش خارج می شده و شروع می کرده به خداحافظی. مازیار در تمام طول زندگی اش همیشه با همه چیز خداحافظی کرده است؛ با خانه پدری اش، با شهر کودکی اش، با دوستان دوران مجردی اش، با آی سودا، با کشورش. او در نامه خداحافظی اش به صورت مبهمی بچه دار شدن آی سودا را به عنوان دلیل رفتن اش آورده است. اما علاوه بر این، او می خواسته فیلمساز بشود، این جا نمی توانسته، رفته تا به آرزویش برسد. حالا که به آرزویش رسیده و فیلمساز مطرحی شده (آی سودا و بهرام خیر بازگشت اش را در روزنامه ها می خوانند)، بعد از ده سال، در قبال دختری که در شش ماهگی ترکش کرده احساس مسئولیت می کند. به همان دلیلی که خودش ایران را ترک کرده، می خواهد باران را هم با خودش ببرد؛ این جا جای خوبی برای زندگی نیست. در عین حال نمی خواهد از قانون و دادگاه استفاده کند. حتی فکر کرده بوده که آی سودا را هم با خودش ببرد. اگر ازدواج نکرده بود. تمام این ها در مخاطب نسبت به مازیار احساس هم دلی ای به وجود می آورد که دیگر نمی تواند به راحتی درباره اش قضاوت کند.

در مورد بهرام وضعیت از این هم پیچیده تر است. بهرام، برادر مازیار است و در بیمارستان کار می کند. با رفتن مازیار، با آی سودا ازدواج کرده و بابا بهرام باران شده است. با توجه به شغل اش کمک خوبی است برای آی سودا برای نگهداری مادرش، لیلیا، که با آن ها زندگی می کند. بهرام به نظر خودش فداکاری کرده مسئولیت ای که مازیار از زیرش شانه خالی کرده، به دوش گرفته است. در صحنه حضور مازیار در خانه آی سودا و بهرام، بهرام در مکالمه ای پر تنش کنترل اش را از دست می دهد و مازیار را که با آرامش تمام، کتش را در آورده، پشت میز نشسته و روزنامه می خواند، متهم می کند که همیشه کارهایش را نیمه تمام گذاشته و او مجبور شده تمام شان کند. در بچگی وقتی مازیار خیلی زود از ارگی که پدرش خریده بود خسته شد، او مجبور شده ارگ نوازی یاد بگیرد تا پدرش آن قدر غر زند که بی خود پول ارگ داده است. یا وقتی مازیار رنگ زدن در حیاط را نیمه کاره رها کرد، او مجبور شد آن را تمام کند و حالا هم که زن سابق اش را گرفته و بچه اش را مثل بچه خودش بزرگ کرده است. اما از دید مازیار در روان شناسی برای آدم هایی مثل او نام خاصی وجود دارد؛ آدم هایی که همیشه به چیزی که دیگران دارند و کاری که دیگران می کنند، نظر دارند. مازیار این طور بهرام را شناخته که او همیشه چیزهایی را که او داشته است می خواسته. این عقیده مازیار درباره بهرام وقتی برای ما پر رنگ تر می شود که چند صحنه قبل، گپ شبانه آی سودا و بهرام در اتاق خواب، شبی که فهمیده بودند مازیار به ایران آمده است را به یاد آوریم. آی سودا از بهرام می پرسد که آیا او از این که زن برادرش را گرفته، در مواجهه با او، شرمند نخواهد بود و آیا بهرام قبل از طلاق آن دو هم احساس خاصی نسبت به آی سودا داشته است، که او داشته است.

به این ترتیب با مخدوش شدن انگیزه شخصیت ها از اعمال شان، امکان قضایاتی صریح و ساده از ما سلب می شود. مخاطب در می یابد که دغدغه نویسنده از بیان این مسائل، دادن هیچ پند اخلاقی نبوده است و سعی می کند بدون قضاوت درباره شخصیت ها، بیش تر به مسائل آن ها که به نوعی مسائل خود او نیز هستند، فکر کند.

نمایش پس از آن که بهرام از کوره در می رود و مازیار را از خانه اش بیرون می اندازد، با احساس پیشمانی آی سودا و بهرام در مورد رفتاری که با او داشته اند، که ناشی از پیش داوری های آن ها درباره او بوده است، پایان می یابد. پایان این برهه از گذشته، شروع اتفاقات زیادی در زندگی باران بوده است که ما نتایج اش را در زمان حال می شنویم. باران که مثل مادرش عاشق ماه است و مثل پدرش در کابوس هایش همیشه سگی حضور دارد، مثل مادرش هنوز نمی داند چرا آدم ها با هم ازدواج می کنند و مثل پدرش دائم در حال خداحافظی کردن است؛ با مادرش، با کشورش، با پاسپرتی که دوستش داشته و با پدرش. و حالا هم مثل مازیار مو قاتر گشته است به ایران. لیلیا که هنوز زنده است، فکر می کند او آی سودا است. و خاله آلمای گوید که شبیه مادرش شده است. به نظر می رسد بالاخره آی سودا، ماه در آب، و مازیار، ماه در آسمان، در درون باران، همانند بهترین تابلوی نقاشی آی سودا، در کنار هم قرار گرفته اند. و این تهاراه ممکن بوده است. ▶

مهرماه ۸۵

* نام نمایش از گروه تئاترین روزها، نوشته و کارگردانی محمد یعقوبی، شهریور ۸۴

گفت و گو با محمد یعقوبی کارگردان ماه در آب

«من خود را بیش تر یک نمایش نامه نویس می دانم». اجازه بدهید بگویم بعد از شنیدن این جمله از محمد یعقوبی پاسخ بسیاری از پرسش های خود را یافتیم. نه به عنوان یک کارگردان و همکار او، بلکه به عنوان یک تماشاگر نمایش های او. بنابراین در طول این گفت و گو سعی کردیم به بن ماه های فکری و ذهنی یعقوبی و نیز انگیزه های اولیه و ثانویه او برای نوشتن و کارگردانی کردن دست باییم. باید احترام کم انگیزه های ما آرام آرام به سمت هدفی غایی تر پیش رفت و آن رسیدن به درک عمیق از نگاه او و نمایش هایش بود، و از همه مهم تر رسیدن به این که او در کجای جهان نمایش نامه و اجرا ایستاده است. گو این که احساس می کنیم همه ما همواره در طول دوران های مختلف مرزهای متوهی از زمان را در حال تجربه هستیم، تجربیاتی که نگاه ما را نسبت به دیروز، امروز یا فردا تغییر می دهد. ک.م.

فرشته حبیبی
۱۳۸۴

فرشته حبیبی
کیوهرت هنرهای

فرشته حبیبی: از کجا شروع شد؟ دغدغه تئاتر و صحنه و همه این ماجراهای که ده سال است با آن دست به گریز یابید.

شاید از این جا که من اغلب نمایش هایی را که می دیدم، دوست نداشتم و عاشق سینما بودم. بدشانسی ما این بود که در ده های بزرگ شدیم که دهه وحشتناکی برای تئاتر بود. ده های که به شدت زیر ضرب ممیزی بود، آدم هایی که در تئاتر صاحب منصب بودند تئاتر را به سمتی سوق دادند که نویسنده (به عنوان پله اول تئاتر) محکوم بود یا تئاتر را بیوسد و بگذارد کنار و یا ببیند سیستم چه می خواهد. می خواستند هر طور شده تئاتر درباره روزگار مردم نباشد. تئاتر دهه شصت به جز چند مورد انگشت شمار - که حتی آن ها هم اغلب سفارشی بودند - نگاهی انتقادی نداشت. سایرین حق داشتند با دستمایه قراردادن متون ادب فارسی مثل شاهنامه متن بنویسند. البته تمام دنیا بر اساس شاهنامه، می نویسند و این به خودی خود ایراد محسوب نمی شود، اما مسئله این بود که فقط می خواستند تئاتر درباره «روزگار مردم» نباشد. اگر هم نویسند این روش را دوست نداشت، و به ورطه تئاتر های استعاری، سمبلیک و یا آبیرومی افتاد. ازدواج می سی سی بی و آهسته با گل سرخ جزو نمونه های کمیاب دهه شصت هستند که همه به خاطر داریم.

این روند سیاه البته در دهه هفتاد تعدیل شد.

در نیمه دوم دهه هفتاد و نیمه اول دهه هشتاد، تعداد نمایش هایی که برای تماشاگر خاطره شده، خیلی بیش تر است. دلایلش به زعم من این است که تئاتری ها این فرصت را پیدا کردند تا حدودی به نیازهای مخاطب خود فکر کنند و مخاطب هم روی خوش نشان داد. و اما برگردم به سؤال شما، نوشتن رویای بچگی من بود. اولین بار، درست